

نوشتن شکلی از زندگی است

الف ۷۵۲

الف نشریه داخلی انجمن شاعران و نویسندگان گراش است.

الف پنجشنبه هر هفته در gerishna.com منتشر می شود.

الف شماره ۷۵۲ همزمان با جلسه ۸۵۲ انجمن منتشر شد.

این شماره الف ۲۶ شهریور ۱۳۹۴ در گراش منتشر شده است.

آثار خود را به ایمیل gerash@gmail.com برای الف بفرستید.

محمد خواجهپور، رضا شیروان، ابوالحسن محمودی، حسن تقی زاده و حوریه رحمانیان

اعضای بیست و نهمین دوره گروه دبیران انجمن شاعران و نویسندگان گراش هستند.

الف نشریه ای مستقل است و آثار منتشر شده تنها دیدگاه نویسندگان است

پارکینگ



دنبال پارک می گشت. ماشین
جلویی جایی پیدا کرد. زمزمه
کرد: خوش به حالش. نزدیک
که شد، دید جای معلولین پارک
کرده.

تسریع خنداق

عشق آلوده

قدرت گم شدن بده به خاطرات لعنتی
تا ز خیال من رود تصورات لعنتی
کمی توست دلربا به شعر پاره پاره ام
بین چه می کشم من از توقعات لعنتی
چه خالصانه گم شدم قدم قدم در عشق تو
ولی چه زود می رسد ، مکاشفات لعنتی
هزار و یک دلیل را بهانه ی حیا نکن
تو هم بنه کناره ای، مناسبات لعنتی
چه صادقانه داده ام تمام عشق را به تو
ولی نهاده ای تو در مراودات لعنتی
به ساعت سیاه شب تبسمی ز جان بده
تا که رود ز خواب من توهمات لعنتی
به خط خط نوشته ام اگر ردیف می شوی
یک سره حذف می شوند تخیلات لعنتی
به هر دری زدم تو را به قصه آلوده کنم
ز سر گرفته لفظ تو مخالفات لعنتی
پیاده رو، قدم زدن، چاره ی زخم های من
حادثه شد خاطره را ، تصادفات لعنتی

شهرام پورشمسی
۶ مرداد ۹۴

عطر یاس



عالم همه مدیون عطر یاس زهراست
 عصمت گواهینامه‌ی احساس زهراست
 پیوند او فخر تمام کائنات است
 عشق به حیدر در دل حساس زهراست
 هستی ز باران نگاهش جان بگیرد
 دیدار مولا هر دمش، وسواس زهراست
 باهر دو دستان دامن پاکش بگیرد
 رمز شفاعت در ید عباس زهراست

طاهره ابراهیمی

The Painter's wife

The poet had been sleeping with the painter's wife for three months when, in a wave of guilt, he confessed everything. The three never spoke again. But the painter's wife went on to become a physicist of world renown, author of equations that helped explain the formation of matter, recipient of many awards and honors. At age 72, she heard that the poet and the painter had died on the same day many years before. That evening she wrote out the story of her life, beginning with the words "The poet had been sleeping with the painter's wife."

Brian Castleberry

100wordstory

برایان کسلبری دستیار ویراستار مجموعه داستانی ریچموند نویر (نشر آکاشیک، ۲۰۱۰) بوده و در حال حاضر به تدریس نویسندگی خلاق و ادبیات در دانشگاه ویلیام و مری مشغول است. آثار او توسط موزهی هنرهای زیبای ویرجینیا، مجلات یوفونی، بارن استورم و دیگر نشریات منتشر شده است.

زن نقاش

شاعر با زن نقاش به مدت سه ماه رابطه داشت تا وقتی که در موجی از احساس گناه، همه چیز را اعتراف کرد. آن سه نفر دیگر هرگز با هم حرف نزدند. اما زن نقاش همچنان ادامه داد به این که فیزیکدان دنیای جدید باشد، نویسندهی معادلاتی که کمک می کرد شکل گیری ماده را توضیح دهد و برندهی بسیاری از جوایز و نشان ها. در هفتاد و دوسالگی، شنید شاعر و نقاش هر دو سال ها پیش در یک روز مرده اند. آن شب، او داستان زندگی اش را نوشت، با این کلمات شروع کرد که: «شاعر با زن نقاش به مدت سه ماه رابطه داشت...»

برایان کسلبری / ترجمه: راحله بهادر

شما که غریبه نیستید

نویسنده: هوشنگ مرادی کرمانی

ناشر: انتشارات معین

موضوع:

داستان‌های فارسی

قرن ۱۴

تعداد صفحه: ۳۵۴

قطع: رقعی

نوع جلد: گالینگور

نخستین سال نشر: ۱۳۸۴

نوبت چاپ: ۲۰ (۱۳۹۴)

محل نشر: تهران

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان



طبق قرار هفته‌ی گذشته نمونه‌ای دیگر از اتوبیوگرافی را انتخاب کرده‌ام و پس از شش هفته بیگانه‌پرستی سهوی در انتخاب کتاب، بازگشته‌ام به نویسنده‌ای هم‌وطن. این بار نام‌آشنا و خاطره‌بازانه‌طور! هوشنگ مرادی کرمانی که «مهمان مامان»ش را شاید و «قصه‌های مجید»ش را حتما دیده‌اید؛ دو فیلم موفق از چندین فیلمی که بر پایه‌ی کتاب‌هایش ساخته شدند.

«شما که غریبه نیستید» نگارش خاطراتی از کودکی تا نوجوانی نویسنده است که به خاطر صداقت‌اش، تخیل‌اش و اغراق‌اش خواستنی شده. مرادی کرمانی در روستایی از توابع کرمان زاده شد. مرگ مادر و بیماری پدر، او را به زندگی در کنار پدر بزرگ و مادر بزرگ واداشت و ریشه‌ی تنهایی و فقری شد که بر درون مایه‌ی بیش‌تر داستان‌هایش سایه افکنده است. همان‌طور که زندگی واقعی هیچ‌گاه یکسره شادی یا یکسره غم نخواهد بود، هیچ زندگی‌نامه‌ای هم نمی‌تواند شامل تنها یکی از این دو باشد؛ ناگزیر است که این دورا در کنار هم داشته باشد، باید بجا بخنداند و بجا بگریاند. با این حال مرادی کرمانی سعی کرده کفه‌ی سنگین غم را با طنز کلامش لاپوشانی کند. مرادی برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد و این است که اولین چیزی که درباره‌ی آثارش می‌توان گفت «سادگی» است. بهره بردن‌ش از واژگان عامیانه و محاوره‌ای، ضرب‌المثل‌ها و اشاراتش به آداب و رسوم هم بر این سادگی می‌افزایند.

عارف ره‌رسولی نژاد

کباب که باشد تو باشی یا نباشی

توصیفات به دلیل ریتم‌های کوتاه در حد ترکیب مانده است.» در تمام مدتی که شما این مطالب را می‌خوانید فرهاد خان شاه‌محمدی در انتظار کباب طول و عرض و ارتفاع اتاق انجمن را می‌پیمود. دومین دمداستان خانم خندان موضوع بعدی نقد بود. نکته شام‌محمدی این بود که: «لنگه نیازی به یک ندارد.»

با توجه برداشت ما از رفتار زن‌ها و مردها توقع این بود که زن در تخت خودکشی کند و مرد با سقوط در دره اما داستان برخلاف این عمل کرده است.

اما مساله‌ای که بیشتر گفتگورا در پی داشت طرح داستان بود. در طرح دلیل خودکشی به خوبی واضح نیست به ویژه وضعیت بچه که آیا بوده و نیست یا این که از اول بچه‌ای نداشته‌اند. در هر حالت شفاف کردن رابطه زن، مرد و بچه برای توجیه کردن این دو خودکشی لازم بود. فاطمه یوسفی معتقد است که نسبت به قبلی بهتر بود.

با فرارسیدن کباب کلا موضوع بحث عوض شد. در مجال باقی‌مانده داستان شش کلمه‌ای منسوب به همینگوی خوانده شد. بعضی از اعضا همراه با اسمایلی معتقد بودند خانم بهادر تقلب کرده است و داستانی که نیاز به ترجمه ندارد را ترجمه کرده است. یا نقاط دیگر اختلاف نظر در مورد ترجمه Shoes به کفش یا کفش‌ها بود.

نقد در واتس‌آپ با نظر در مورد آثار الف ۷۵۰ شروع شد که داغ‌ترین بحث‌ها در مورد داستان و نام داستان «توقف» بود. مجالی نیست و می‌رسیم به الف ۷۵۱ که با نظر خانم خندان بر شعر شاه‌محمدی شروع شد:

شعر وصف دلدادگی بود. جمله‌ها ساده، روان و جافتاده بودن. ولی به نظر می‌رسد آگه مصرع‌های کوتاه رو دو تا دوتا کنار هم قرار بدیم تا یک بیت طولانی‌تر داشته باشیم بیت‌ها قوی‌تر می‌شن، که البته قالب شعر عوض می‌شه و به بیت‌های بیشتری نیاز داریم. توصیف‌هایی مثل کفس، آوو دریا و خنجر چش با اینکه خوب تو شعر قرار گرفته بودن، تکراری بودن. بهتره از توصیفات به‌روزتری استفاده کنیم.

نصرالله نادرپور هم اصرار داشت شعر هم‌کلاسی قدیم اشکال وزنی دارد. البته علی‌اکبر اصرار داشت که از اختیارات شاعری استفاده کرده است: «در مورد سخت رو قبول دارم. در اصل خودمون هم می‌گیم سخ شبنسن. ولی خوب دیگه شاید مجبور بودم برای اینکه مفهوم گیج کننده نشه، بنویسمش سخت.» و نصرالله علیه اختیارات قیام کرد:

محمدحسن طاهری، علی اکبر شاه‌محمدی، فرهاد شاه‌محمدی، محمد خواجه‌پور، ابوالحسن محمودی، فاطمه یوسفی حاضرین در جلسه ۸۵۱ بود. حضور برخی افراد نشان می‌داد که در ارتباط با ابوالحسن محمودی وقایع خوشایندی در پیش است.

نقد آثار با شعر پاییز خانم حدیقه آغاز شد. علی‌اکبر شام‌محمدی معتقد است سه سطر اول می‌توانست یک هایکو خوب بشود. اما در ادامه شعر افت می‌کند.

خواجه‌پور می‌گوید سطر دوم را می‌شود به صورت غیر استعاری خواند. ولی شام‌محمدی معتقد است که کل شعر توصیفات طبیعی است. به نظر اعضا شعر کمابیش شخصی و به خاطر همین برخی بخش‌های گنگ شده است. اما در نهایت این جمع‌بندی به دست آمد که شاعر خود را به درختی در پاییز تشبیه کرده است که برگ‌هایش به چنگ باد افتاده است.

نصرالله نادرپور در واتس‌آپ هم نوشت: «من راستش اول نتونستم باهاش ارتباط برقرار کنم اما وقتی اون رو از زبان یه درخت خوندم وصل شد ارتباط»

زن در اساطیر به صورت زمین است ولی اینجا به نظر می‌آید که به جای باد نشسته است.

یکی از موارد که در انتها شهر را سخت‌خوان کرده بود نامشخص بودن فاعل جمله است. مثلاً فاعل «به باد می‌سپارد سرانگشتان من را» مشخص نیست.

نوبت به غزل ردیف رسید. یوسفی همان ابتدا جمع‌بندی می‌کند: در کل خوب بود ولی می‌توانست بهتر باشد.

بیت‌های اول و آخر که انسجام بیشتری دارد از نقاط قوت شعر بود. اما در بیت‌هایی که ترکیبات متوالی و موازی استفاده شده چندان موفق نیست. ترکیبات بیت به هم پیوسته نیست مثلاً بیت پنجم و ششم می‌توانست پیوسته باشد و باران بیت پنجم در بیت ششم بر زمین ببارد.

خواجه‌پور می‌گوید: «قافیه و برخی مضامین شعر برای من یادآور غزل ماه و ماهی از علیرضا بدیع بود. قافیه آن غزل اینجا به ردیف تبدیل شده است.»

علی‌اکبر شاه‌محمدی همان ابتدای کار اعتراف کرد که شعرش سفارشی است و آن را روی ریتمی از ابوالحسن حسینی سروده است. خواجه‌پور در مورد شعر او گفت: «به جای

تکرار «تو» و «کشت و کار» از گیرهای دیگر به شعر خانم قاسمی‌زادگان بود. که نادیپور اینجا هم اصرار داشت که «کشت و کار» فصیح نیست و در گویش عامیانه اطراف شیراز استفاده می‌شه. هر چند اسناد موجود در سایت «جوجل» نشان می‌دهد که این عبارت جاهای دیگه هم کاربرد دارد.

اولین نظر در مورد داستان تله‌پاتی را حوریه رحمانیان نوشت: «از دید من نویسنده نتوانسته آن را باورپذیر کند. اینکه عشق بین مردوزن هست و فقط بخاطر بچه‌ای که آمده و از دست رفته یا نیامده خودشان را بکشند.»

و نویسنده جواب داد: «خیلی از ما آدم‌ها با وجود عشق تو زندگی به خاطر بچه این کارو کردیم. دست کشیدن از خود و علاقه‌هامون به خاطر بچه خودکشی نیست؟»

سعید توکلی: «شاید چیزی که تو ذهن خانم خندان هست باور پذیر باشه. ولی چیزی که بصورت متن و کلمه ارایه شده برای من خواننده باورپذیر نیست. بارها گفتم ما تو نوشتن خسیسیم. باید اونقدر بال و پر داده بشه به قصه که خواننده باور کنه. اونقدر شخصیتها کاری رو انجام بدن تا بصورت تجسمی تو ذهن خواننده شکل بگیرن. شکل فلش فیکشن‌ها به خودی خود نمی‌تونن حرفی داشته باشن. تنها به کمک فرامتن‌هایی که در اختیارمون می‌ذارن می‌تونن زنده بمونن.»

«این اختیارات درسته ولی من باهاش مشکل دارم. از فصاحت کلام کم میکنه و همینطور از روانخوانی شعر.»

در میانه بحث در مورد این که چرا باید ترجمه باشد. و این جور حرف‌ها یک باره رضا شیروان طلوع کرد: «خانم دکتر فکر نکنید من نیستم. هستم.» و خواجه‌پور با این جمله کمر رضا را شکاند: «نیستی رضا. فکر می‌کنی هستی»

نوبت به اثر بعدی رسید که نصرالله نادیپور نوشت: «شعر خانم قاسمی‌زادگان بسیار زیباست. به نظرم در بیت سوم اگر به جای «برسد» می‌شد «برسم» خوش معنی‌تر می‌شد»

بعد به نوبت مجلس زنانه رسید.

خندان: «لطافت روحی خود مریم قاسمی‌زادگان تو شعرش نمود پیدا کرده است.»

مریم انصاری: «مصرع تو مثل گریه‌ی ابری که ناگهان باشی واقعا زیباست.»

ولی ترکیبیهایی مثل «طیب جان» فکر نمی‌کنی یه خورده تکراری و قدیمی باشه؟»

بخشی از بحث‌ها هم در مورد کلاه شاعر بود که کلاه رو از سر بکنه یا خودش رو به ابرها برسونه. شامحمدی گفت: «کلاه از سر کندن بیشتر معنی احترام گذاشتن رو به ذهن میاره تا شادی و خوشحالی کردن. مطلع غزل و پایان غزل خوبه.»





بانوی پشت پنجره
 ماتم
 گرفته است
 هفت آسمان پوچ مرا
 غم
 گرفته است

مهدی موسوی

فرزانه استوار